

من نیز ای برادران، هنگامی که نزد شما آمدم، با فصاحت و حکمت بشری نیامدم، آنگاه که راز خدا را به شما اعلام می‌کردم. زیرا عزم جزم کرده بودم در میان شما چیزی ندانم جز عیسی مسیح، آن هم عیسی مصلوب. من با ضعف، و با ترس و لرز بسیار نزد شما به سر بردم، و پیام و وعظ من با کلمات گیرای حکیمانه بیان نشد، بلکه با بُرهان روح و قدرت، تا ایمان شما نه بر حکمت بشری، بلکه بر قدرت خدا مبتنی باشد. اما در عین حال، ما در میان بالغان به بیان حکمت می‌پردازیم، اما نه حکمتی که متعلق به عصر حاضر یا حکمرانان این عصر باشد که محکوم به زوالند، بلکه حکمت خدا را بیان می‌کنیم که در رازی نماند و خدا آن را پیش از آغاز زمان، برای جلال ما مقرر فرمود. اما هیچ‌یک از حکمرانان عصر حاضر این حکمت را درک نکردند، زیرا اگر آن را درک کرده بودند، خداوند جلال را بر صلیب نمی‌کردند. چنانکه آمده است: «آنچه را هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده، و به هیچ اندیشه‌ای نرسیده، خدا برای دوستان خود مُهیا کرده است.» زیرا خدا آن را توسط روح خود بر ما آشکار ساخته، چرا که روح همه چیز، حتی اعماق خدا را نیز می‌کاود.



هنگامی که لی کاپینگ، نخست وزیر چین در سال ۲۰۱۴ برای مشاوره از برلین بازدید کرد، مرکل او را بین دو قرار به سوپرمارکت برد: او پیشخوان مغازه سبزیجات را به مهمان شایسته خود نشان داد و برای خودش خریداری کرد. از جمله، نان، کارت تبریک یا نمک. همین کار مرکل خیلی ارزشمند بود. خانم مرکل با مراجعه کردن به سوپرمارکت با نخست وزیر چین، نه مهمان و نه اداره‌ی خود را تحقیر کرده بود، بلکه زندگی عادی را آبرویی ویژه بخشید. و این دقیقاً همان چیزی است که در تضاد کامل با اکثر مردم است. بیشتر می‌خواهند کمی بهتر از حالت عادی باشند! کارشناسان تبلیغات آن احساس انسان را خیلی خوب درک می‌کنند. و به همین دلیل است که آنها بهترین و زیبا ترین و با هوش ترین چیزها را تبلیغ می‌کنند که هیچ ربطی با زندگی عادی ندارند. انسان‌ها می‌خواهند زیبا تر، قوی تر و با خوش تر باشند. و هرگز پولی پس انداز نکنند برای رسیدن به آن هدف. بسیاری از مردم اکنون همین انتظار را از کلیسا دارند. کلیسا باید پول بیشتری را برای تبلیغات خرج کند. باید کلیسا را ابروی بهتری ببخشیم. البته ما باید چنین کاری انجام دهیم. اما لطفاً از مقام زندگی عادی دور نشوید! و در هیچ صورت نباید هاله‌ی نور را تظاهر کنیم! پولس به سر تا سر جهان می‌رفت تا انجیل را اعلام کند. می‌توان گفت که او یک مُتَخَصِّص تبلیغات کلیسا بود. اما پیام او شبیه یک تبلیغ نبود. پیام اصلی او صلیب عیسی مسیح بود. اما این پیام در دل مردم جای گرفت زیرا پیام صلیب با زندگی عادی و نگرانی‌ها و سختی‌های انسان عادی مواجه بود. به همین دلیل است که مردم تعمیم یافتند. و مسیحی شدند. فقط یک مشکل وجود داشت. حتی آن روزها مردم دوست داشتند هر مسئله خودشان را با رنگ زیبا نقاشی کنند!

در آن زمان یک روش آموزش دینی وجود داشت و آن هم این بود که هر انسان در بدن خود شعله نور خدا را تخیل می‌کرد. و هر کسی می‌توانست با کار مذهبی به مقام بالای آن دین برساند. و انسان‌ها معتقد بودند که با انجام اعمال خوبی و تحمل رنج‌های زیاد به نقطه بالای روح می‌رسند. ولی این تنها خیال انسان بود. آنها تنها زندگی معنوی را تظاهر می‌کردند. اما آن تئوری یک داستان طولانی و قدیمی دارد. فقط مختص به قوم قرنیتیان نیست بلکه از آن زمانی که آدم و حوا در بهشت بودند گرفته شده است. جایی که آن مار آنها را اغواء کرد که «شما می‌توانید همانند خدا بشوید و آن لباس‌های سفید مخصوص را به تن بکنید.» و این‌ها نیرنگ‌هایی بود که توانست اولین انسان‌ها را به مرگ بکشاند. و این عمل تا زمان خود عیسی هم ادامه داشت مثل جایی که شیطان عیسی را امتحان می‌کرد و به او گفت که «تو می‌توانی همه هستی را در اختیار داشته باشی یعنی همه ثروت هستی ولی فقط تو باید من را پرستش کنی.» و او این کار را با یهودیان زمان عیسی هم انجام داد. زیرا یهودیان از مسیح می‌خواستند که رومیان را به دریاها بیاندازد. و او باید با قدرت خودش یک حکومت و سرپناه محکمی برای آنها بنا کند. و آنها با این افکار در آن زمان زندگی می‌کردند.

معاصران هم تحت تأثیر این تفکر قرار می‌گیرند. و سپس پیام آن مصلوب عیسی برایشان دیگر جالب نیست. در واقع، این چیز وحشتناکی است که باید آن را پنهان کنند! دنبال کردن اهداف آرمان‌گرایانه بسیار جذاب تر است. و این یک راه بسیار خطرناک است. این مسیر نه تنها اولین مسیحیان را از خود مسیح، بلکه از همسایه و نیازهای همسایه خود دور می‌کرد. و بالاتر از همه، مردم در گناهان خود و در نیازهای روزمره خود تنها می‌مانند! پولس در آن زمان مجبور شد دخالت کند. او مجبور شد مردم را به صلیب برگرداند. و پولس در اینجا وارد شد: در سخنرانی خود دقیقاً از سخنان فیلسوفان یونان استفاده می‌کرد و آنها را بر عکس می‌کرد: به جای قدرت و کاریزما با ترس و لرز می‌آمد و «قدرت خدا در جَزَقَه الهی نبود، بلکه مخصوصاً در قدرتمندان بود!»

پولس ولی در این میان به نکته مرکزی آنها اشاره می کرد و به آنها می گفت که قدرت خدا در نیروهای ناتوان شما قرار دارد. و او همچنین می گفتند که چیز اصلی که شما ها در باره جلال خدا باید ببینید همان نیرویی است که در میان افراد ضعیف وجود دارد. مسیحی که در آخوری به دنیا آمد و بر روی صلیب در گذشت. همین مسیح ناجی ما می شود. و او در بدترین حالت مرد و در بدترین حالت از طرف خداوند جا گذاشته شد. و مسیح ندا کرد: «خدایا خدایا چرا من را ترک کردی؟» ما می دانیم که بدترین چیز آن است که خدا شخصی را ترک کند. اشعیا در کتاب خودش می نویسد که این عمل بدترین جدایی بود که می توانست رخ بدهد. ولی کار خدا اینگونه به ختم نرسید زیرا در بالای این صلیب خود خدا قرار داشت و این خودش یک تضاد بزرگ است. و ما می توانیم این را بگوییم که بالاترین شخصیت هستی و قدرتمندترین شخص در هستی و هدف آخر تمام انسان ها در بالای آن صلیب قرار دارد. عیسی کوچک شد و از طرف خدا جا گذاشته شد. این داستان بسیار ناراحت کننده است. چیزی که آن انسان ها از این داستان برداشت می کنند چیز زیبایی نمی تواند باشد. داستان صلیب باید ما را ناراحت بکند و همچنین ما را به اشتباه بیندازد. تصویر صلیب قلب ما را به درد می آورد زیرا ما شرایط جدا شدن از خداوند را خیلی خوب درک می کنیم. و وقتی که ما خودمان را با این زندگی که در آن قرار داریم می سنجیم ، می بینیم که خدا ما را در پایین ترین سطح از زندگی مان نجات خواهد داد. و خدا به کمک ما خواهد آمد و همه این ها را صلیب عیسی به ما نشان داده است. وقتی که ما در بدترین حالت زندگی مان قرار داریم ناجی ما ، ما را ترک نمی کند. وقتی که ما در کار ، رابطه های زناشویی و مشکلاتمان در آخر راه هستیم ، باز هم او در کنار ما ایستاده است. و وقتی که ما به گناه می افتیم او سرفکنده نخواهد شد. او با میل فراوان در کنار زندگی عادی ما قرار دارد جایی که بدون هیچ نیرویی هستیم. ما در عیسی ، خدا و کمک او را تجربه می کنیم. و همچنین محبت بی پایان او را تجربه می کنیم. خدا انقدر ما را دوست دارد که تنها پسر خودش را برای ما فرستاد تا ما به او ایمان بیاوریم و از طریق او نجات پیدا کنیم. لازم نیست که امروزه این نجات عیسی را با قدرتمان و یا ثروتمان و یا با زیبایی و هر چیز دیگر بسنجیم. و همه اینها ارزشی ندارند و ما فقط می توانیم خودمان را در ترازوی صلیب بسنجیم. در انجا معلوم می شود که ما چقدر با ارزش هستیم حتی اگر ما از خدا دور بشویم. و در انجا ما می توانیم ببینیم که چه آینده روشنی را در نزد خدا داریم. و تمام اشتباهات و گناهان مان را می توانیم به خدا بسپاریم. و خدا می گوید که بیایید شماهایی که خسته و درمانده شده اید تا شما را به راه راست برگردانم. ایا این واقعیت دارد؟ بله در نزد عیسی همه چیز امکان پذیر است زیرا علم او از علم انسان ها بالاتر است. و عیسی همین گونه زندگی عادی شما را در آغوش می گیرد. آمین.